

درفرہنستان

فرہنگستان بان ادب فارسی

در باره ادبیات کودکان ●●●●

«جبر و سرنوشت در شاهنامه فردوسی» ●●●●

فرهنگستان زبان و ادب فارسی



درباره ادبیات کودکان

استاد احمد سمیعی (گیلانی)

بنده متخصص ادبیات کودکان نیستم، ولی همه ما به اعتباری با روحیه کودکان و روان‌شناسی و علایق آنان آشنا هستیم، به مناسبت خاطره‌ای که از روزگار کودکی داریم. در اینجا کارشناسان ادبیات کودکان حضور دارند. من با اجازه خانم دکتر میرهادی که معرف حضورتان هستم و در زمینه ادبیات کودکان، هم از جنبه نظری ادبیات کودکان هم از نظر عملی، صاحب تجربه‌اند، چند نکته درباره ادبیات کودکان عرض می‌کنم. در این باب، پیش از هر چیز متوجه روان‌شناسی کودک و خصوصیات روانی کودک می‌شویم، چون خصوصیات روانی و فکری کودک است که نیازهای او را به ما نشان می‌دهد.



کودک فکر اسطوره‌ای دارد. بین اسطوره و افسانه کسانی فرق گذاشته‌اند و کسانی نگذاشته‌اند. حتی مناقشه‌ای هم در این باره در گرفت. آقای دریابندری بحث مفصلی در این باره کرده و نظرش این است که اسطوره و افسانه یکی است. اما من فکر می‌کنم که بین اسطوره و افسانه فرق است: اسطوره واقعی است که در حول و حوش آن افسانه تنیده می‌شود، یعنی عنصر واقعیت در آن هست، منتها این واقعیت با هاله‌ای از افسانه به صورت اسطوره درمی‌آید. این شعر از فردوسی یا منسوب به او معروف است:

که رستم یلی بود در سیستان مَشَّش کرده‌ام رستم داستان
 به هر حال، یلی در سیستان بود که بعد اسطوره شد. در عوض، افسانه کاملاً ساخته و پرداخته ذهن و تخیل انسانی است. این فرق را می‌شود بین اسطوره و افسانه گذاشت. به هر حال، فکر کودک اسطوره‌ای است. برای فکر سه مرحله قائل شده‌اند: مرحله اسطوره‌ای، مرحله عقلانی و متافیزیکی، و مرحله تحصیلی یا پوزیتیف. فکر کودک در مرحله اسطوره‌ای است. از این رو می‌بینیم که به اشیاء و جانوران شخصیت می‌بخشد، همه چیز را می‌خواهد که ملموس سازد، زنده سازد و انسانی کند.

دیگر از ویژگی‌های روان‌شناسی کودک علاقه‌اش به چیزهای اسرارآمیز است. از این رو کودک به پنهانگاه‌ها، به چیزهایی که توهم‌انگیزند، مثل شب، جنگل، و زیستگاه قعر دریا علاقه دارد. دنیای کودک شبیه دنیای سورئالیستی و خوابگردهاست. دنیای «پرنده آبی» موریس مترلینگ، پُر از اسرار.

کودک خودش را در دنیای اسرار می‌بیند؛ از این رو کنجکاو است. یکی از ویژگی‌های کودک کنجکاو است. می‌خواهد اسرار را کشف کند. یکی از بازی‌های کودک قایم‌باشک است که با کشف و غافل‌گیری‌سازی همراه است. همچنین کودک خطر کردن را دوست دارد. می‌خواهد خطر کند، می‌خواهد تجربه کند، چیزهایی را که هنوز تجربه نکرده‌است تجربه کند، و هیچ از آن باک ندارد که خطر کند و اصولاً خطر را نمی‌شناسد. چون

کودک تازه‌جوست.
در داستان‌ها، اگر روی
شخصیت‌ها اسم‌های
عادی بگذاریم برای
کودک زیاد جالب
نیست.

تجربه ندارد نمی‌داند کاری که می‌کند خطر دارد
یا نه. برای تجربه‌اندوزی هر کاری را ممکن است
انجام بدهد.

دیگر از خصوصیات کودک نوجویی است.
کودک تازه‌جوست. در داستان‌ها، اگر روی
شخصیت‌ها اسم‌های عادی بگذاریم برای کودک
زیاد جالب نیست، ولی اگر اسم‌های غیرعادی
بگذاریم برای او جالب می‌شود. در پرندۀ آبی،
تیتیل و میتیل داریم.



از دیگر ویژگی‌های کودک صمیمیت و
یک‌رنگی است. این صمیمیت و یک‌رنگی،
به‌خصوص در دوره‌ای از مراحل رشد کودک
خیلی خوب بروز می‌کند و آن مرحله قبل از پیدایش
گفتار درونی است؛ چون کودک در مراحل رشد
فکری خود، در یک جا به گفتار درونی می‌رسد
و با خودش صحبت می‌کند. اما قبل از آن مرحله‌ای
است که بسیار جالب و به‌نظر من زیباترین دوران
عمر کودک است. در این مرحله، کودک هر چه
را دوست دارد و می‌خواهد برملا می‌کند؛ یعنی
گفتار درونی ندارد، هیچ چیز پنهانی ندارد. هر چه
دارد در بساط می‌گذارد و بروز می‌دهد. من خودم
تجربه‌ای در این زمینه داشتم. نوۀ من با من بازی
می‌کرد و برای من نقشی قایل بود، مثلاً می‌گفت
تو خواهر من بودی. نمی‌گفت هستی، می‌گفت
بودی یعنی انگار هستی. فعل اسنادی را در صیغه‌ای



به کار می برد که به نظرم عجیب و معنی دار می آمد. می گفت تو خواهر من بودی. من می بایست نقش خواهرش را بازی می کردم و هر جا که غفلت می کردم تذکر می داد و کاملاً با من صمیمی و یک رنگ و بدون ملاحظه بود و هر چه در دلش بود می گفت. این مرحله ای از مراحل رشد کودک است که صمیمیت و یک رنگی کودک در آنجا کاملاً نمایان می شود.

ویژگی دیگر استقلال جویی است. کودک می خواهد مستقل باشد. اما در عین استقلال جویی، علاقه به آن دارد که عضو دسته و گروهی باشد. در مرحله ای از مراحل سنی نیاز به وابستگی دارد، برای همین هم در بازی ها می بینید که کودکان دو دسته می شوند، دو دسته رقیب هم می شوند. هر کدام از کودکان وابسته به یکی از دسته ها هستند.

این خصوصیات کودک حکم می کند که نویسندگان ادبیات کودکان به آن ها توجه کنند. البته خصوصیات کودک در مراحل متعدد و گوناگون رشد فرق می کند، ولی خیلی چیزها هست که مشترک است و در همه مراحل وجود دارد. به این دلیل که کودک اسطوره ای فکر می کند نباید با او عقل گرایانه و استدلالی برخورد کرد. البته عقل کودک رشد می کند، با همان برخوردی که ما داریم، با همان برخورد اسطوره ای که داریم رشد می کند. چون تجربه هایی کسب می کند و این تجربه ها تکرار می شوند و در پرتو آن ها خود به خود به نتایج عقلانی می رسد؛ اما ما نباید این را به او تحمیل کنیم. در واقع کودک می خواهد در دنیای خودش زندگی کند نه در دنیای واقعی. ما باید او را آزاد بگذاریم تا در دنیای خودش زندگی کند.

حس کنجکاوی و خطر کردن و تجربه اندوزی حکم می کند که نویسنده پایه پای کودک پیش برود. نمونه بسیار درخشان در این زمینه داستان پینوکیوست. در پینوکیو شما می بینید تذکری به کودک داده می شود که اگر فلان عمل را انجام بدهی این خطر را دارد، اما کودک گوش نمی کند. کودک حس شیطنت دارد و خلاف آن رفتار می کند و عاقبت و کیفر آن را هم می بیند، نتیجه را می بیند.

نویسنده پایه‌پای کودک پیش می‌رود. این برای کودک جالب‌تر است تا آنکه مستقیماً به او اندرز بدهیم و او را نصیحت کنیم.

در مورد شوق و علاقه او به چیزهای اسرارآمیز، کودک همیشه علاقه دارد به پنهان کاری، به پستو، به تاریکی، به زیر تختخواب خود را جا کردن. من تجربه‌ای دارم که خیلی جالب است. در زمان جنگ که تهران بمباران می‌شد ولی هنوز موشک‌باران نمی‌شد، آژیر که می‌زدند ما همه چراغ‌ها را خاموش می‌کردیم و می‌رفتیم زیرزمین. ما همه دلهره داشتیم، ولی نوه من خوشش می‌آمد و می‌خندید، چون از تاریکی و از زیرزمین خوشش می‌آمد.

در مورد تجربه‌اندوزی، از راه کشمکش در داستان، کشمکش فرد با خودش، با دیگری، با طبیعت و از راه شخصیت‌های متنوعی که به کودک عرضه می‌کنیم این نیاز او را برآوریم و کاری کنیم که افراد شریر را از افراد نیکوکار تمیز بدهد. ما در خردسالی و نوجوانی فیلم‌های وسترن می‌دیدیم: یک آرتیست بود، یک رئیس دزدان بود. همیشه مایل بودیم که آرتیست بر رئیس دزدان فائق گردد؛ نه تنها او را شکست بدهد بلکه او را آماج ریشخند سازد، شکست او شکست مفتضحانه باشد.

مسئله مهم دیگر که باید به آن توجه کنیم تربیت دمکراتیک کودک است که در سنّ معینی

در مورد تجربه‌اندوزی، از راه کشمکش در داستان، کشمکش فرد با خودش، با دیگری، با طبیعت و از راه شخصیت‌های متنوعی که به کودک عرضه می‌کنیم می‌توانیم این نیاز او را برآوریم.



در مورد تمثیل و داستان این نکته به نظر من می‌رسد و باید تذکر بدهم: درست است که با تمثیل سروکار داریم و تمثیل تفسیر می‌شود و پیامی را می‌رساند، اما خودش، مستقل از تفسیر نیز، باید منطقی داشته‌باشد.

۶۶



گزارش پژوهش‌های باستان‌شناختی و باستان‌نگاری



باید صورت گیرد، می‌شود گفت در نوجوانی کتاب‌های درسی ما و شاید داستان‌های ما نباید یک‌بُعدی باشد. هر مسئله‌ای که مطرح می‌کنیم از یک زاویه به آن نگاه نکنیم، بلکه از زوایای متعدد به آن نگاه کنیم و مزایا و جنبه‌های مثبت و منفی هر دو را ذکر کنیم، نظر موافق و مخالف را با هم بیاوریم و بگذاریم خود کودک قضاوت کند؛ یعنی از همان کودک‌کی او را چنان پرورش دهیم که قضاوت مستقل داشته‌باشد. فکر می‌کنم یکی از پیروزی‌های انگلستان در پرورش دمکراتیک مرهون همین روش است. کتاب‌های درسی آنان را که مطالعه می‌کنید می‌بینید در آن‌ها هیچ مسئله‌ای نیست که یک‌بُعدی مطرح شود.

در مورد تمثیل و داستان این نکته به نظر من می‌رسد و باید تذکر بدهم: درست است که با تمثیل سروکار داریم و تمثیل تفسیر می‌شود و پیامی را می‌رساند، اما خودش، مستقل از تفسیر نیز، باید منطقی داشته‌باشد؛ یعنی اجزای تمثیل با یکدیگر باید روابط منطقی داشته‌باشند. نباید به این بهانه که تمثیل تفسیر می‌شود آن را توجیه کرد. نمونه‌ای که می‌خواهم در این باره بیاورم قصه ماهی سیاه کوچولو اثر صمد بهرنگی است. در آنجا این نکته رعایت نشده‌است؛ یعنی اگر تفسیر را اعتبار نکنیم، میان اجزای تمثیل روابط منطقی وجود ندارد. درباره‌ی پرورش عاطفی طفل هم، انس با حیوانات

خیلی مهم است. برای همین است که در داستان‌ها بیشتر از زبان حیوانات صحبت می‌کنیم. این وسیله‌ای است برای تجربه عواطف گوناگون. انس با اسب و گربه یا پرنده، بین کودک و این حیوانات رابطه‌ای صمیمی به وجود می‌آورد و در واقع جواب‌گوی نیاز اوست به دوستی که صمیمی باشد. چون کودک هم انسان اجتماعی است هم انسان طبیعی و شاید بیشتر انسان طبیعی باشد تا انسان اجتماعی، این است که با حیوان راحت انس می‌گیرد.

اما راجع به زبان داستان، باید بگوییم که زبان داستان، به خصوص در کشور ما که چندزبانه است و همه اقوام زبان مادری‌شان فارسی نیست، نباید شکسته باشد. ولی در خواندن داستان برای کودکان خردسالی که هنوز به سن سوادآموزی نرسیده‌اند اشکالی ندارد که هر کس به تناسب آن لهجه‌ای که طفل دارد یا زبانی که طفل دارد قصه را برایش بخواند. من خودم در این باره تجربه‌ای دارم: وقتی برای نوهام قصه می‌خواندم آن را به همان صورتی که نوشته شده بود نمی‌خواندم، به زبان شکسته و با ساختار نحوی زبان محاوره‌ای می‌خواندم. وقتی مادرش برایش قصه می‌خواند قبول نداشت و می‌گفت که آن طوری که «بابا دی‌دی» (این نامی است که اول بار نوه بزرگ‌ترم، یعنی نوه اولی روی من گذاشت و در خانواده جا افتاد به طوری که همه، حتی بزرگ‌ها مرا «بابا دی‌دی» می‌خوانند) می‌خواند من دوست دارم که برایم بخواند؛ چون من به زبانی می‌خواندم که برای او مانوس بود. گفته‌اند:

بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر

که با شکستگی ازرد به صد هزار درست

ولی این کم کم باید تغییر کند. شاید بهتر باشد که دو بار یک داستان را بخوانند: یک بار زبان شکسته و با ساختار نحوی محاوره‌ای، یک بار به زبان درست و ساختار نحوی معیار که فرق بین این دو تا را هم کودک تا حدی احساس کند. ولی وقتی که می‌رود به مدرسه، در آنجا دیگر خودش البته به زبان درست قصه‌ها را می‌خواند.